

# ترور دکتر حسین فاطمی توسط فدائیان اسلام و شاه



**دکتر حسین فاطمی** در سال ۱۲۹۶ به دنیا آمد و پس از اتمام تحصیلات ابتدائی به همراه برادرش به اصفهان رفت. در آنجا ضمن ادامه تحصیل در روزنامه «**باختر**» که متعلق به برادرش بود شروع به فعالیت کرد و به دلیل کارایی و استعدادی که داشت مورد تشویق کسانی چون **ملک الشعراى بهار، حسام دولت آبادی و دبیر اعظم بهرامی** قرار گرفت و سرانجام به توصیه آنها در روزنامه «**ستاره**» در تهران مشغول به کار شد و به دلیل جدیت و پشتکاری که در کار داشت عملاً سردبیر روزنامه شد درحالیکه بیش از بیست سال نداشت.

او پس از مدتی به تقاضای برادرش به اصفهان باز می‌گردد و اداره روزنامه باختر را به عهده می‌گیرد. او در مقاله ای نمایندگان مجلس **رضاشاه** را «**عروسک های خیمه شب بازی**» نامید و پس از آن به زندان افتاد و در شهریور ۱۳۲۰ آزاد شد. او مجدداً به تهران می‌آید و روزنامه «**باختر**» را مستقلاً در تهران افتتاح می‌کند و اولین سرمقاله را با عنوان «**خدا- ایران- آزادی**» در روز ۱۴ تیرماه ۱۳۲۱ به قلم فاطمی چنین می‌نویسد:

«**بالاخره باید برویم به نزد پدران. می‌شود با روی سیاه رفت! مائیم و آیندگان، با خفت و خواری می‌توان در گور خفت! نه ... این امر محال است**»

... در راه انجام مقصود فلاکاری می‌کنیم، جانبازی می‌کنیم، و تالاب پرنگه می‌رویم، ولی مردانه می‌کوشیم.»

پس از پایان جنگ دوم جهانی، او همراه هیئتی برای تحصیلات عالی به پاریس اعزام می‌شود. او در آنجا وارد دانشکده حقوق می‌شود ولی همچنان ارتباطش را با ایران قطع نکرده و همچنان مقالاتش را به ایران ارسال می‌کند. پس از بازگشت به ایران، امتیاز روزنامه «**باختر امروز**» به نام او صادر می‌شود و اولین سرمقاله با عنوان «**مرگ آزادی**» به قلم دکتر فاطمی منتشر می‌شود که در بخش هایی از آن چنین می‌آید:

«**باختر امروز با همان تهور دیروز (باختر) با همان جسارت و بی پروایی از مصالح علفخورها و پابرهنه ها دفاع خواهد کرد.**»

اما بیش از چند شماره از انتشار آن نگذشته بود که در ۱۲ مرداد ۱۳۲۸ مقاله ای تحت عنوان «**این دزدها باز هم سواری می‌خواهند**» باعث توقیف روزنامه می‌شود.

البته باید اشاره شود که **تشکیل جبهه ملی** یکی از پیشنهادات **دکتر فاطمی** بود و مصادف بود با اتمام **مجلس پانزدهم** و روی صحنه آمدن مجدد **مصدق** (انگلو فیل)، ولی همانطور که می‌بینیم ایده او برای تشکیل جبهه ملی، توسط **مصدق** و مابقی مزدوران انگلیس به بیراهه کشانده می‌شود.

**مصدق** در خاطراتش می‌نویسد: «**در انتخابات دوره شانزدهم که باز دولت در همه جا دخالت می‌نمود، شادروان دکتر حسین فاطمی با من مناکره نمود که برای آزادی انتخابات باید فکری کرد ...**» فاطمی همچنین برای کمک به **مصدق**، همکاری برخی از مدیران جراید را نیز جلب نمود. زمانی که **مصدق** به احمد آباد به اصطلاح تبعید می‌گردد، از متحصنین دربار دعوت نمود که به آنجا بروند. در این جلسه دکتر فاطمی ضمن نطقی پیشنهاد تشکیل «**جبهه ملی**» را می‌دهد و از آن پس دکتر فاطمی سرپرست کمیسیون تبلیغات جبهه ملی شد و **باختر امروز** به عنوان «**ارگان جبهه ملی**» به فعالیتش ادامه داد. دکتر حسین فاطمی بدون آنکه بدانند در چه راهی گام نهاده است و با چه کسانی پیمان بسته است همکاری صمیمانه خود را با **مصدق** و یارانش آغاز نمود، ولی **مصدق** انگلوفیل از او برای انجام مأموریتی که استعمار برای او تعیین کرده بود سوء استفاده نمود.

دکتر حسین فاطمی بسیار میهن پرست، خوش بیان، خوش لباس و آزاد اندیش بود و مردم او را دوست داشتند. او یکی از ستون های اساسی در موفقیت **مصدق** برای انجام مأموریتش بود.

زمانی که **رزم آرا** دستور توقیف دکتر فاطمی را به دلیل بی پروا بودنش در سیاست ضد استعماری او و بیان واقعیت ها در روزنامه باختر امروز، صادر می‌کند دانشجویان اعتصاب می‌کنند و رزم آرا مجبور می‌شود که او را آزاد کند.

دکتر فاطمی در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ به سمت معاونت پارلمانی نخست وزیری و سخنگوی دولت مصدق منصوب می شود. کشف اسناد جاسوسی انگلیس در خانه « **مستر سودان** » و رسوایی بزرگ انگلیس، در بهار ۱۳۳۰ که با تلاش به جا و دقیق دکتر فاطمی صورت گرفت، باعث شد اسناد جاسوسی فراوانی از دخالت ها و جاسوسی های انگلیس در ایران در خانه مستر سودان بدست آید و بزرگترین رسوایی جاسوسی تا آن تاریخ را برای انگلیس به ارمغان آورد.



در بهمن ماه ۱۳۳۰ انتخابات **مجلس هفدهم** برگزار شد و دکتر فاطمی به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد اما در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ درحالیکه بر مزار روزنامه نگار جانباخته **محمد مسعود** مشغول سخنرانی و گرامیپداشت یاد و خاطر این روزنامه نگار شجاع بود ناگهان صدای گلوله ای سخنان او را قطع نمود و او را نقش بر زمین نمود.

ضارب، جوانی شانزده ساله عضو گروه **فدائیان اسلام** به نام **محمد مهدی عبد خدائی** بود که سریعاً دستگیر شد. چند تن از نزدیکان **دکتر فاطمی** از جمله **محمد علی سفری** او را سریع به بیمارستان منتقل می

کند. دکتر فاطمی در ماشین با لبخندی به اطرافیانش می گوید: « دیدید بالاخره انگلیسی ها مرا کشتند ... » و کمی بعد می گوید: « چه زنده بمانم و چه نمانم تقاضای من این است که **باختر امروز** به همین سبک و روش و شیوه انتشار یابد. نگذارید این چراغ را که به خون دل روشن نگه داشته ام خاموش شود. » دکتر فاطمی نیز در بیمارستان مانند **هژیر** مورد سوء قصد قرار می گیرد ولی این بار با هوشیاری اطرافیانش، خطر رفع می شود اما آثار این گلوله حتی پس از مراجعه به آلمان و عمل جراحی در آنجا نیز باقی ماند و تا آخر عمر کوتاهش او را آزار داد. پس از ترور **دکتر فاطمی** اولین سرمقاله او در **باختر امروز** اینگونه بود:

« کشته شدن در راه نجات یک ملت، بزرگترین افتخار است ... تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینه هر جوان ایرانی همیشه زبانه بکشد، این آرزو و ایده آل بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگ فقر و بدبختی و ظلم و جور بگذارد ... این گلوله اینتلجنس سرویس به پایداری و استقامت من صد چندان افزود و مرا در راه خدمت به میهن عزیزم سرسخت تر و آهنین تر و فداکارتر نمود. »

**دکتر فاطمی** اعتبارنامه مجلس هفدهم را در فروردین ماه ۱۳۳۱ در بیمارستان دریافت نمود و در ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ برای مسئله ملی کردن نفت (توسط انگلیس) به همراهی هیئت ایران، عازم لاهه هلند شد و در ۲۶ خرداد ۱۳۳۱ از آنجا برای عمل جراحی به آلمان رفت و در مردادماه همان سال به ایران بازگشت و به وظایف نمایندگی اش مشغول شد. در مردادماه ۱۳۳۱ هنگامی که دکتر فاطمی وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت شد با قاطعیت تمام در ۱۹ مهرماه ۱۳۳۱ سفارتخانه انگلیس را در ایران تعطیل و جاسوسان آن را اخراج نمود و کینه شدیدی را در دل انگلیسی ها ایجاد نمود. در یکی از مقالات او که بیانگر نظر او نسبت به استعمار است چنین می خوانیم: ... **ملتی که روزی پرچمدار علم و فرهنگ و صنعت جهان بود ... ملتی که راست بود، درست بود، شعارش پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بود، یک چنین ملتی را یکصد سال استعمار کوشیده است تا خرد کند.**

او همچنین به دریافت **نشان درجه همایون** از طرف **شاه** نایل آمد تا بدین وسیله بتوانند او را در مسیر ضد ملت ایران قرار دهند ولی موفق نشدند.

در شب ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ دکتر فاطمی که تازه به منزل آمده بود ناگهان با هجوم وحشیانه مأموران به منزلش روبرو شد، آنها او را با خود بردند و با همسر و بچه خردسالش نیز شدیداً بد رفتاری شد. ولی دکتر فاطمی با توصیه **مصدق** به منزلش بازگشت. دکتر فاطمی در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ در **میتینگی در بهارستان** شدیدترین حملات را به دربار نمود و خواهان برچیده شدن بساط رژیم پهلوی شد و مردم نیز که در رأس آنها پهلوان **تختی** بود مجسمه های شاه را از جای کردند. **دکتر فاطمی** در سرمقاله های **باختر امروز** شدیداً به دربار حمله می کرد و به مردم وعده می داد که حکومت آینده فقط به نظر مردم عمل می کند.

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دفتر **باختر امروز** توسط کودتاچیان غارت شده بود و **میر اشرافی** در رادیو از کودتاچیان می خواست تا **هرجا دکتر فاطمی** را یافتند او را قطعه قطعه کنند. دکتر فاطمی با فداکاری **سعید فاطمی** خواهرزاده اش و برخی محافظان نخست وزیر از آن مهلکه گریخت و ابتدا به باغ **پور رضا** نماینده قشقایی ها رفته و پس از تاریک شدن هوا به خانه **سید حسن مصطفوی** رفته و سپس از طریق **ناصرخان قشقایی** و **کاظم قطب**، به منزل **دکتر محمود محسنی** که دوره خدمتش را در ارتش می گذراند منتقل شد و مدتی

مخفی بود. او پس از مدتی مجدداً نظر خود را درباره سلسله پهلوی که از ابتدا خانه زاد انگلیس بودند در نامه ای خطاب به نهضت مقاومت ملی بیان داشت و بیان داشت که تا یک نفر از این خاندان ننگین بر سر کار باشد محال است پای استعمار از این مملکت به در رود و درستی این نظر سالها بعد و حتی امروز که اسناد محرمانه آمریکا افشا می شود بر همگان کاملاً آشکار شده است.

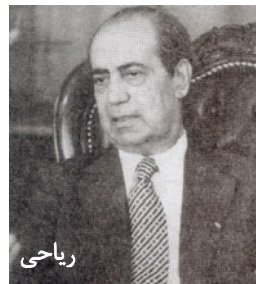
**دستگیری:** رژیم همه جا به شدت به دنبال دکتر فاطمی می گشت و سرانجام **سروان جلیوند** که همان روز به درجه سرگردی رسید به رئیس شهربانی گزارش داد که مرد مشکوکی در خانه روبروی خانه خواهرش زندگی می کند و شاید افسر توده ای باشد. **سرگرد مولوی** زنگ منزل را به صدا در آورد و دکتر فاطمی که منتظر دکتر محسنی بود در را باز کرد و با سرگرد مولوی روبرو شد. دکتر محسنی و همسرش که از سر کوجه شاهد ماجرا بودند از آنجا فرار کرده و به خارج از کشور می روند. **مولوی** ابتدا با قساوت تمام با هفت تیر بر سر دکتر فاطمی می کوبد و با همان لباس منزل او را به نزد **نصیری** می برد.

نصیری ابتدا به دکتر فاطمی بد دهنی می کند و دکتر فاطمی در جواب می گوید ما برای مملکت به جز خدمت کاری نکرده ایم، آینده این را به شما ثابت می کند و در جواب ناسزای نصیری می گوید تیمسار شما مؤدب تر صحبت کنید و نصیری در جواب چنان با مشت به صورت دکتر فاطمی می کوبد که تمام صورت و لباس دکتر فاطمی پر خون می شود و دماغ او می شکند. **مولوی** که همان روز سرهنگ می شود، در آن روز فحش ها از **بختیار** می خورد که چرا دکتر فاطمی را زنده آورده است و **اشرف** نیز که چون ماده ببری خشمگین است مصرانه از بختیار می خواهد که سریعتر او را به قتل برساند در دفتر تیمور بختیار او اسلحه اش را به سمت سر دکتر فاطمی نشانه می رود و سپس به سقف شلیک می کند که موجب وحشت شدید دکتر فاطمی می شود.

**صحنه سازی برای قتل دکتر فاطمی به دست نیروهای خود جوش:** یکی از فجیع ترین جنایات پهلوی هنگام دستگیری دکتر فاطمی رخ می دهد و هنگامی که دکتر فاطمی از پله های شهربانی به پائین می آید **شعبان بی مخ** و اوباش وی از قبیل **اکبر گلیکه ای** و ... با هماهنگی **تیمور بختیار** پای پله های شهربانی با چاقو بر سر **دکتر فاطمی** می ریزند و اگر فداکاری خواهر از جان گذشته دکتر فاطمی بانو **سلطنت فاطمی** نبود کار او را همان جا می ساختند اما خواهر از جان گذشته اش خود را بر روی او می اندازد و در این مراسم ملوکانه چندین ضربه چاقو نصیب او و چندین ضربه هم نصیب دکتر فاطمی می شود و حال بیمار دکتر فاطمی را چند برابر بد می نماید و این خبر به همه جهان مخابره می شود و **شاه** هم برای جلوگیری از افتضاح بیشتر دستور می دهد دکتر فاطمی به هر قیمت باید زنده بماند.

**چرچیل** طی نامه محرمانه ای به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۳ از شاه می خواهد حال که **مصدق** (انگلو فیل) در کودتا کشته نشده است از اعدام او صرف نظر کند، اما درباره دکتر فاطمی چنین می نویسد: *برای فاطمی بهترین جواب اعدام است تا زمانی که این افراد زنده و در ایران هستند امکان ضد کودتا وجود دارد ... استخراج از سند شماره اف/او ۱۰۴۵۸۴/۳۷۱*

**سر دنیس رایت** سفیر پیشین انگلیس به **بختیار** چنین می گوید: در نخستین فرصت مشتی به دهان او بکوب تا بداند هیبت امپراطوری بازی کردنی نیست.



ریاحی

شاه در ملاقات با **کرمیت روزولت** مأمور سیا و عامل کودتای ۲۸ مرداد چنین می گوید: من تاج و تختم را مدیون خدا، ملت، ارتشم و شخص شما هستم ... و درباره نحوه برخورد با **مصدق** و یارانش برای **مصدق** ۳ سال و برای **سرتیپ تقی ریاحی** ۲ سال زندان در نظر می گیرد و در ادامه چنین می گوید: فقط یک استثنا وجود دارد و او دکتر حسین فاطمی است ... او پس از دستگیری اعدام خواهد شد. (البته **مصدق** چندی بعد به توصیه انگلیسی ها به علت **فرامسون** بودنش، آزاد شده و دوران بازنشستگی خود را در منزل شخصی خود در احمد آباد به خوبی و خوشی سپری می کند).

ولی در این هنگام حکم اعدام دکتر فاطمی تأیید می شود. پس از شکنجه های فراوان در روز ۷ مهر ماه ۱۳۳۳ دکتر فاطمی را در حالی که از درد به خود می پیچید روی برانکار به دادگاه نظامی منتقل کردند. وکیل او **سرتیپ عبدالله قلعه بیگی** از دادگاه خواست تا قاضی و دادستان از محل زندان که نزدیک هم بود دیدن نمایند تا آثار استفراغ خون شب قبل دکتر فاطمی را مشاهده نمایند و به آنها ثابت شود که در این شرایط، محاکمه او غیر قانونی است اما پزشکان خائن **سرلشگر دکتر نصرالله خوشنویسان**، **سرلشگر دکتر کریم ایادی**، **سرتیپ دکتر نصرالله مقبلی** و **سرهنگ دکتر فضائل تدین** با وجود استفراغ خون شب قبل اعلام نمودند که او در سلامت است و وکیل او نیز پس از زمان تنفس دیگر به دادگاه بازنگشت و برای آن که سریعتر کار تمام شود وکیل **دکتر علی شایگان** و **مهندس احمد رضوی** را که حتی تا آن

موقع پرونده را ندیده بود به عنوان وکیل تسخیریش انتخاب کردند و **آزموده** که او را «آیسمن ایران» نامیدند در حالی که حتی محاکمه مصدق هم علنی بود از دادگاه خواست تا محاکمه **دکتر فاطمی**، سری و غیر علنی باشد و سرانجام حکم دستوری اعدام دکتر فاطمی صادر شد. رئیس دادگاه اولیه **سرتیپ قطبی** (دائی فرح دیبا) و رئیس دادگاه تجدید نظر **سرلشکر منصور مزین** بود و تقاضای فرجام هم رد شد.

**دکتر فاطمی** در روزهای اول برای نوشتن چند صفحه از لایحه دفاعی خود در حالی که ۳ هفته پس از مطبوعات از ادعای نامه دادستان اطلاع پیدا کرده بود تا دو سه روز دست به قلم نبرد و شدیداً تب کرده و به حالت ضعف افتاد. بخش هایی از دفاعیه دکتر فاطمی چنین است:

... با همه انتقامجویی ها و خشونت ها و بد رفتاری هایی که با من بخصوص شده هزار مرتبه آن زجر ها و عقوبت ها را بر مهر و

لبخند هر بیگانه ترجیح می دهم و سیلی از دست هم وطن خود را بهتر از نوازش و عطوفت دیگری می پذیرم ...

ساعت چهار و هفت دقیقه صبح ۱۹ آبان **تیمور بختیار** فرماندار نظامی به همراه **آزموده** دادستان ارتش و عده ای دیگر از جمله **قاضی عسگر، سرتیپ دکتر ابادی، سرتیپ نجف زاده و سرهنگ دکتر تدین** به زندان می روند. دکتر فاطمی در تب می سوخت و توان حرکت نداشت اما پزشکان به امر شاه برگه ای که حاکی از سلامت او بود امضا کردند ... **آزموده** گفت: اگر وصیتی دارید بفرمائید. شما که مکرر می گفتید از مرگ ابایی ندارم و مرگ حق است، که دکتر فاطمی نگذاشت سخنانش تمام شود و گفت: آری آقای **آزموده** مرگ حق است آنهم مرگ به چنین پر افتخاری، من می میرم که نسل جوان ایران از مرگ من عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند ... من درهای سفارت انگلیس را بستم غافل از آنکه تا دربار هست انگلیس سفارت لازم ندارد ... **آزموده** از او خواست تا اگر تقاضایی دارد بگوید و دکتر فاطمی خواهان دیدار با خانواده و ملاقات با **مصدق** و صحبتی با افسران شد که **آزموده** با خشم به او گفت هنوز هم دست از سر این مرد بر نمی داری؟؟؟ و دکتر فاطمی تنها توانست چند لحظه ای با **دکتر شایگان و مهندس رضوی** خداحافظی کند و آن هم چه خداحافظی سوزناکی که خاطره آن تا سالها باقی ماند ... قبل از اجرای حکم به **آزموده** گفت: آقای **آزموده** مرگ بر دو قسم است مرگ در رختخواب ناز ... مرگ در راه شرف و افتخار و من خدای را شکر می کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می شوم، خدای را شکر می کنم که با شهادت من در این راه دین خود را به ملت ستمدیده و استعمار زده ایران ادا کردم ...

مقامات نظامی در مصاحبه ای در مورد دکتر فاطمی گفتند: در آن موقع روحیه اش به قدری قوی بود که اگر کسی از اوضاع اطلاع نداشت هرگز باور نمی کرد که این شخص تا دقایقی دیگر اعدام می شود ... دقایقی بعد صدای **آزموده** در محوطه پیچید: آمبولانس لازم نیست خودش می آید دکتر فاطمی آمد بلند شود اما افتاد سربازان زیر بازویش را گرفتند و او را به قتلگاه بردند ... او با چشمان باز در برابر جلادان ایستاد ... هشت گلوله از لوله های تفنگ چهار سرباز شلیک شد دو تیر درست بر روی قلب و شش تیر روی سینه ... صدای گلوله در فضا پیچید ... نام پرافتخار **دکتر فاطمی** در آن موقع به عنوان تنها جانبخته جبهه ملی ثبت شد ... چرا که او تنها میهن پرست در جبهه ملی بود.

مقبره **دکتر فاطمی** بر طبق خواست او در جوار مقبره کشته شدگان سی تیر ابن بابویه تهران قرار دارد، در حالیکه رژیم حتی سنگ قبر او را نیز دو نیم کرده بود و مقبره خواهر فداکارش نیز در کنار اوست. بر سر مقبره دکتر فاطمی چنین نگاشته شده است:

« بر سر تربت ما چون گذری، همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد شد »

دکتر آرمان نوری